

شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه:

صفحه 159 و 160

و) به این فقره از نامه امام - علیه السلام - به جناب مالک نیز استدلال شده است: «اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک»¹. در این باره گفته شده: «فانه يدل على وصف العدالة او هو ما فوق العدالة»، هر چند در ادامه، مستدل مناقشه‌ای بر استدلال وارد می‌کند.²

3. اولویت

اولویت مورد نظر به بیان‌هایی به منصفه ظهور رسیده است. مثل:

«...قصوره عن مرتبة الولاية على يتيم و نحوه، فضلا عن هذا المنصب الجليل»³.

«لان الفاسق غير قابل للإمامة و لاتقبل شهادته؛ فلايسمح له بالتصدى للقضاء بطريق الاولى»⁴.

4. اجماع

در این باره برخی تعینات گذشت.

5. سیره

گفته شده: «ان سيرة العقلاء تجرى على نصب افضل الناس و اورعهم فى منصب القضاء مع ان بعضهم لايشترطون العدالة فى الحاكم و الوالى و فى نفس الوقت يشترطونها فى القاضى»⁵.

6 - 8. وجوه مختلف دیگر

مثلا گفته شده: - ان العدالة شرط فى الفتوى و هو شرط فى القضاء. كما قال المحقق الاردبیلی.

- «ان القاضى واجب إتباعه و قبول قوله و الفاسق ليس كذلك للعقل و النقل، كما قال الله - تعالى - : *ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا... * فامر بالتوقف فى قبول قوله.

- الاصل عدم نفوذ القضاء الا فى ما قام الدليل عليه. و المتيقن هو نفوذ قضاء العادل مع استجماع سائر الشرائط و نفوذ قضاء غيره يحتاج الى دليل»⁶.

9. ادراک عقل

وجه نهم از وجوه دال بر اعتبار عدالت، وجه عقلی است که - بنا بر وجهی در تفسر عدالت - به اعتقاد ما کاملترین یا تنها وجه کامل به حساب می‌آید. توضیح این دلیل را در مرحله تحقیق پی خواهیم گرفت.

(جلسه پنجاه و هشتم)

نقد و بررسی وجوه مورد ادعا در اندیشه اعتبار عدالت

در نقد و بررسی وجوه اقامه شده در راستای اعتبار عدالت در قاضی، قبل از هر چیز باید دید که مشترطین با این شرط به دنبال اثبات چه صفت یا صفاتی در قاضی هستند؛ سپس به داوری در این باره پرداخت.

هدف از اشتراط عدالت در قاضی

نباید تردید کرد که در مجموع، مشترطین با این شرط به دنبال این هستند که اثبات کنند قاضی باید محافظ بر ادای واجبات و ترک محرمات باشد، با گناه، به خود، دیگران(و خدای متعال)، ستم روا نداشته باشد. و این معنا از استدلال‌هایی که شده، کاملا

قابل استفاده است. البته انجام واجب و ترک گناه کبیره و عدم اصرار بر صغیره (و لو در غالب احوال) یکی از تفسیرها در معنای عدالت است، لکن این را می‌دانیم که اشتراط عدالت برای همین است که گفتیم (یا افزون بر آن از ملکه‌ای برخوردار باشد که او را از لغزیدن در ورطه گناه حفظ کند).

گزارشی کوتاه از تفسیر عدالت

توضیح فوق، پرداختن به تفسیر نهاد عدالت را در مجال حاضر، ضرور می‌نماید، هر چند پرداختن به تفصیل مجال دیگری می‌طلبد.

عدالت در متون فقیهان

توجه کنید:

«1. قال بعض: العدالة كيفية - حالة، هيئة، صفة، ملکه - نفسانية، تبعث الانسان على ملازمة التقوى، مع حفظ المروة. و هذا التعريف نسب الى مذهب من العلماء و الفقهاء اماميين و غير اماميين.

2. و قال بعض آخر: العدالة عبارة عن مجرد ترك المعاصي مطلقا، أو ترك الكبائر؛ و هذا منسوب الى ابن ادریس. و جاء في محكى كلام أبی الصلاح و جماعة من العلماء هذا التفسير من العدالة كما نقل عن العلامة المجلسی و المحقق السبزواری أنه الأشهر.

3. و قد يقال: العدالة عبارة عن الاستقامة في الفعل، الناشئة عن الملكة؛ كما عن جماعة؛ منهم: والد الصدوق و المفيد في المقنعة و الشيخ في النهاية.

4. و يقال ايضا: العدالة عبارة عن الاسلام، مع عدم ظهور الفسق و نسب هذا الى الشيخ في الخلاف مدعيا عليه الاجماع و المفيد في كتاب الأشراف.

5. و المعنى الخامس، يذهب الى تفسیرها بحسن الظاهر؛ و هو ما قد نسب الى اكثر قدماء الاصحاب بيد أن المحقق الآشتیانی قد تكلف في اثبات أن المعنيين الأخيرين لا يمكن أن يكونا معنى للعدالة بل هما طريقان اليها و أن المعاني الثلاثة الاول ترجع الى شيء واحد و هي الملكة الرادعة»⁷.

البته گاه از یک فقیه، در یک کتاب در دو موضع، دو تفسیر متفاوت⁸ دیده شده است! مثلا مقایسه شود: «العدالة عبارة عن ملكة اتيان الواجبات و ترك المحرمات»⁹ با «العدالة ملكة الاجتناب عن الكبائر و عن الاصرار على الصغائر و عن منافيات المروة الدالة على عدم مبالاة مرتكبها بالدين»¹⁰.

(پایان جلسه)

1. نهج البلاغه (فيض الاسلام)، ص 1000.

2. القضاء في الفقه الاسلامي، ص 94 و 51.

3. جواهر الكلام، ج 40، ص 13.

4. مباني تكملة المنهاج، ج 1، پاورقی ص 11.

5. ر.ک: فقه القضاء (للاردبیلی)، ص 58.

6. همان، ص 57 و 58 و منابع مذکور در آن.

7. ر.ک: فقه القضاء، ج 1، ص 371 و 372.

8. فتامل.

9. العروة الوثقى، ج 1، الاجتهاد و التقليد، ص 10، مساله 23.

10. همان، شرایط امام الجماعة، ص 800، مساله 12.

بسم الله الرحمن الرحيم

نقد و بررسی وجوه

امروز نوبت این است که وجوهی که دیروز بیان کردیم را نقد و بررسی کنیم. به نظر شما این که علما بر روی عدالت دست گذاشته اند و جهش چه بوده است؟ پیدا کردن این وجه به ما کمک می کند. انگشت گذاشتن بر روی عدالت برای این بوده است که قاضی واجباتش را انجام دهد و محرمات را مرتکب نشود، البته نمی خواهیم بگویم عدالت الزاما در نظر آن ها به معنای اتیان واجبات و ترک محرمات است؛ عدالت داستان درازی دارد و چون یک بحث هزار ساله دارد ادبیات تولید شده هم زیاد دارد؛

اما این را نباید شک کنیم که علمایی که دنبال اشتراط عدالت بوده اند برای این بوده است که بگویند قاضی باید واجبات را انجام دهد و محرمات را ترک کند. یک مرتبه کسی می گوید علما به دنبال این بوده اند که بگویند قاضی دروغ نمی گوید، رشوه نمی گیرد، گناهایی که در قضاوت پیش می آید را مرتکب نمی شود در حالی که ما می خواهیم بگوییم نه، آن ها به دنبال چیزی فراتر از این مقدار بوده اند و می خواستند بگویند قاضی باید واجبات را انجام دهد و محرمات را ترک کند و این است که برای ما زمینه را آماده می کند که با این ها ما حرف زیاد داشته باشیم.

پس آقایان فقها اگر به دنبال اشتراط عدالت بوده اند به دنبال این قید بوده اند که قاضی باید واجبات را انجام دهد و محرمات را ترک کند هر چند نمی گویم الزما عدالت نزد همه ی آن ها به این معنا بوده است.

مطلب دوم: گزارشی کوتاه از تفسیر عدالت در فقه و نصوص

عدالت در متون فقیهان

تفسیر اول: العدالة کیفیة (یعنی کیفیت نفسانی نه کیفیت ظاهری، اگر بخواهی می توانی بگویی حالة، هیئت یا بگو صفة یا ملكة ولی به همه این قید را اضافه کن) نفسانیة، مرحوم آقای اردبیلی تتبع و تحقیق خوبی انجام داده و من هم از تتبعات ایشان استفاده می کنم که دیگر نخواهیم خودمان وقت صرف کنیم ایشان به اعتبار این که هر کسی یک تعبیری بیان کرده، همه را آورده است. شاید ملكة از همه معروف تر هم باشد. گویا کم کم تعبیر دقیق تر هم شده است چون در تعبیری مانند کیفیت، حالت، صفت دوام وجود ندارد ولی در تعبیر ملكة دوام هم خوابیده است. صفت وقتی مقداری استمرار پیدا کند می شود عادت (یا عرف اگر چه عرف را معمولا در مورد شخص به کار نمی برند) عادت اگر نوعی رسوخ پیدا کند در انسان می شود ملكة لذا ملكة را حالت راسخه می نامند لذا تخلفش از اقتضائش کم است ولی اگر این ملكة بشود شخصیت انسان بشود هو هو دیگر تخلف بردار نیست این افراد می رسند به مرز عصمت قرآن می فرماید: «و لكن البر من آمن» می خواهد بگوید «بر» شده است جز وجود «من آمن»، در اخلاق می گویند انسان باید از رفتار بیاید به صفت، عادت، ملكة، هوهو که می شود جزء وجودش و به مرز عصمت می رسد؛ تبعث الانسان علی ملازمة التقوی تقوی یعنی ترس از خدا یا به مصادیق معنا کنیم و بگوییم تقوی یعنی انجام واجبات و ترک محرمات البته مع حفظ المروءة یعنی همانی که در فارسی از آن به مروت تعبیر می کنیم. ما مروت را در فارسی به معنای مردانگی معنا می کنیم ولی مروءة در عربی فراتر از این معنا را دارد و به معنای رعایت هنجارهای عرفی است. ممکن است یک کسی در پوشیدن لباس مراعات هنجارهای عرفی را نکند. و هذا التعریف نسب الی مذهب من العلماء و الفقهاء امامیین و غیر امامیین.

تفسیر دوم: و قال بعض آخر العدالة عبارة عن مجرد ترک المعاصی مطلقا او ترک الكبائر. برخی گفته اند صرف ترک گناهان اعم از صغیره و کبیره و برخی هم گفته اند فقط کبائر و انجام صغائر لطمه به عدالت نمی زند و گفته اند این تعریف منسوب به ابن ادریس است و بعدا از صاحب عروه هم می آید. منتهی چه شده که انجام واجب را نگفته است؟ مگر این که بگوییم ترک واجب هم معصیت است. البته شما می دانید که ترک واجب را نمی توان گفت حرام است بلکه ترک واجب استحقاق عقاب دارد و حرام به انجام محرمات است. اگر منظور از حرام ترک واجب هم باشد و اعم از کبیره و صغیره باشد می رسد به عصمت و یک چیزی بالاتر از عدالت می شود بلکه اگر بگوییم خصوص کبائر را نباید انجام دهد و عدالت با انجام گناه صغیره جمع می شود عدالت با عصمت متفاوت می شود. نکته ی دیگر این شخص عدالت را به خود عمل معنا کرده است نه به ملكة، گاهی عدالت را می گویم حالت نفسانی است که خروجی اش می شود ترک معصیت اما گاهی می گویم خود این خروجی عدالت

است. این مطلب ممکن است در بحث های فقهی اثر گزار نباشد ولی در تعبیر و ادبیات تأثیر دارد و تعابیر باید دقیق باشد ضمن این که اثر هم دارد و نتیجه اش یکی نیست چون اگر گفتیم عدالت مجرد ترک کبیره است ممکن است انسان گناه کبیره نکند چون دوست ندارد می توانیم به او اطلاق عادل کنیم یا باید ترک کبائر به خاطر ملکه و آن هم به خاطر ترس از خدا باشد؟ تفسیر سوم: العدالة عبارة عن الاستقامة في الفعل الناشئة عن الملكة. ایشان گفته است عدالت همان مجرد استقامت در فعل است. عادل کسی است که مستقیم و معتدل است (این بیشتر ناظر به لغت است، ما هم بعدا روی این تعریف تأکیداتی داریم)، فعل منظور فقط فعل ایجابی نیست و ترک الفعل (محرمات) را هم شامل می شود منتهی باید از روی ملکه باشد نه صرف ترک معاصی یعنی به این خروجی باید عدالت گفت نه به آن منشأ. از این تعریف عدول شده است ولی ای کاش از این تعریف عدول نکرده بودند چون این تعریف منسوب به پدر صدوق، شیخ مفید است این تعریف عمرش از هزار سال هم بیشتر است. تفسیر چهارم: عدالت اسلام است؛ البته ظهور فسق هم از او نباشد باطن را هم که ما خبر نداریم. این ها مسلمانی را بدون این که فسقی از او دیده شود مساوی با عدالت می دانند.

تفسیر پنجم: عدالت حسن ظاهر است. نگفته راه کشفش حسن ظاهر است بلکه می گوید هر کسی که حسن ظاهر دارد واقعا عادل است (نه این که ظاهرا عادل باشد) و حسن ظاهر یعنی چه؟ حسن الحال یا حسن الفعل؟ بعضی ها گفته اند این دو تفسیر آخر اصلا تفاسیر خوبی نیست بلکه این ها ابزارهای کشف عدالت است نه تعریف عدالت. مرحوم آشتیانی و خیلی های دیگر این مطلب را گفته اند. بعد گفته اند سه تایی اول هم به یک چیز بر می گردد و آن هم ملکه ی رادعه است. البته ما این مطلب را از آقای آشتیانی نمی پذیریم چون به یک چیز بر نمی گردد. کسی که عدالت را به فعل معنا می کند با کسی که عدالت را به ملکه معنا می کند فرق می کند. تفسیر عدالت تفسیر سختی است گاهی یک فقیه در یک کتاب دو تعبیر دارد. صاحب عروه در اول عروه صفحه ی ده و در آخر همین جلد اول صفحه هشتصد دو تعریف از صاحب عروه می بینید.